

دموکراسی در راه



شیما بهره‌مند

دموکراسی یک وعده است. به‌همین دلیل مفهومی تاریخی‌تر از امر سیاسی است.

مفهوم «دموکراسی» در دوره اخیر، معناها و دلالت‌های مختلفی یافته است. دریدا نیز در خوانشی بدیع از دموکراسی، آن را یک وعده می‌خواند؛ به این معنا که مفهوم آرمانی دموکراسی با نوعی وعده هم‌بسته است. به تعبیر دریدا «تصور وعده در تصور دموکراسی حک شده است: برابری، آزادی، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، همه اینها همچون وعده‌هایی در درون دموکراسی حک شده‌اند». در زمانه‌ای که دموکراسی‌های غربی به نوعی ورشکستگی دچار آمده‌اند و جنبش‌های راست افراطی فراگیر شده و دموکراسی به مفهومی متروک و تزئینی در دولت-ملت‌های سرمایه‌دارانه بدل شده است؛ واسازی مفهوم دموکراسی ضرورت بیشتر پیدا می‌کند. دریدا از نوعی دموکراسی با عنوان «دموکراسی در راه» سخن می‌گوید که دیگر تقلیل آن به شهروندی در یک ساختار سیاسی و سازمان‌دهی آن برای جامعه‌ای معین در قالب دولت-ملت، ممکن نیست. آثار دریدا به‌ویژه «اشباح مارکس» و نیز «سیاست دوستی»، تلاشی برای بازاندیشی درمورد مسئله امر سیاسی است؛ درک این مسئله که در میدان سیاست چه می‌گذرد تا از این طریق «امر سیاسی بماهو» از نو تعریف شود. دریدا در گفت‌وگویی با عنوان «دموکراسی یعنی برابری» مفهوم متفاوتی از دموکراسی مراد می‌کند و آن را چنین شرح می‌دهد: «وقتی از دموکراسی در راه حرف می‌زنم، منظوم یک دموکراسی نیست که در آینده محقق می‌شود. یک رژیم سیاسی جدید، یک سازمان‌دهی جدید برای ملت-دولت‌ها، بلکه مردم از این «در راه» وعده نوعی دموکراسی اصیل است که هیچ‌گاه در آنچه دموکراسی می‌خوانیمش محقق نمی‌شود.» سخن گفتن مکرر از این مفهوم دموکراسی از نظر دریدا راهی است برای تداوم انتقاد از آنچه امروز همه‌جا تحت عنوان دموکراسی خوانده می‌شود. دریدا همچنین تأکید می‌کند که منظور او از «دموکراسی در راه» صرفاً یک دموکراسی نیست که در آینده از راه می‌رسد و شرایط فعلی دموکراسی‌ها را اصلاح می‌کند یا بهبود می‌بخشد، بلکه خود این دموکراسی که جوامع کنونی رؤیای آن را در سر می‌پیروانند، در دل مفهوم خود به یک وعده گره خورده و آن وعده برابری و آزادی است. از همین‌روست که دریدا دموکراسی را به‌مثابه مفهومی تاریخی‌تر از امر سیاسی درک می‌کند: «دموکراسی تنها مفهوم ناظر به یک رژیم یا یک سازمان سیاسی است که تاریخ یعنی فرایند بی‌پایان اصلاح و کامل شده در دل آن حک شده است.» از این منظر «دموکراسی مفهومی سراسر بر تاریخی است.» و به‌همین‌دلیل دریدا آن را با وصف «در راه» تعریف می‌کند: «در راه نه به معنای چیزی در آینده است، بلکه به معنای چیزی است که باید بیاید، در مقام یک وعده، یک وظیفه، چیزی که باید بلاواسطه و بلادرنگ بیاید.» به تعبیر دریدا نباید منتظر باشیم که دموکراسی در آینده اتفاق بیفتد یا پدید آید، باید همین‌جا و هم‌اکنون هر کاری لازم باشد برای تحقق آن انجام دهیم. دریدا می‌گوید دموکراسی را از قالب کلیشه‌ای آن، که منحصr به ساخت سیاسی یا رژیم دیگر است، خلاصی بخشد تا به‌این‌ترتیب، نام دموکراسی به هر تجربه‌ای که در آن برابری، عدالت، مساوات و احترام به تکنیک‌های دیگری وجود داشته باشد، اطلاق شود. از این قرار، دموکراسی دیگر به امر سیاسی در معنای کلاسیک آن یا به ملت-دولت و شهروندی، محدود نخواهد بود. اینجاست که دریدا با ارجاع به هانا آرنت این مسئله را پیش می‌کشد که در رابطه دموکراتیک نه‌تنها به شهروندان، بلکه به غیرشهروندان نیز باید فکر کرد. آرنت به آوارگان بعد از جنگ جهانی اول اشاره می‌کند که شهروند شمرده نمی‌شدند و هیچ تابعیتی نداشتند؛ وضعیتی که از دید آرنت به جنگ جهانی دوم منتهی شد. «این مردمان غایب غیرشهروند که باید پذیرا و مراقب ایشان باشیم، ما را وامی‌دارند به رابطه‌ای دموکراتیک ورای مرزهای دولت-ملت بیندیشیم. و این یعنی ابداع روال‌های جدید، قوانین بین‌المللی، جدید و دگرگون‌کردن حاکمیت ملی». براساس همین ملاحظات تاریخی است که دریدا بازخوانی مفهوم دموکراسی و دگرگونی مفهوم امر سیاسی را ضروری می‌داند و تعریف رابطه جدید با شهروند را می‌ساختنی ناگزیر می‌خواند. دریدا برای واسازی مفهوم دموکراسی، از سیاست آغاز می‌کند. البته نه از سنجی که آن را نظریه سیاسی می‌نامند یا نوعی حرف‌زدن درمورد سیاست که صرفاً کنششی نظرورانه باشد، بلکه در قالب نوعی تعهد انضمامی و شخصی، تعهدی عملی و اجرایی که در کتاب «اشباح مارکس» در قالب سخن‌گفتن از میراث مارکس نمود پیدا می‌کند. دریدا باور دارد در این مسیر که مفهومی جدید از دموکراسی را ایجاد می‌کند، باید از نوعی دموکراسی سخن گفت که به حدود گذشته‌شود محدود نماند؛ مفهومی از دموکراسی که امر سیاسی را از نو تعریف کند، نه‌فقط ورای ملت-دولت بلکه حتی فراسوی ایده جهان‌وطنی. اگرچه به قول دریدا این چشم‌انداز ممکن است یوتوپیایی یا دور به نظر برسد، اما مسئله عاجل و غالب هر روزه زندگی ما است، چراکه «در زندگی هر روزه‌مان می‌بینیم که مفهوم کلاسیک دموکراسی و جایگاه آن در سیاست‌مداران نمایندگان مجلس، متزلزل شده و به چیزی دیگر نیاز داریم. می‌بینیم که مفهوم شهروندی، مفهوم مرز، مهاجرت و از این قبیل در حال از سر گذراندن دگرگونی‌های خیره‌آسای سهمگینی هستند.» به این قرار «آنچه خیلی دور از ما به نظر می‌رسد و واقعا هم دور است، درعین‌حال هر روز خیلی هم به ما نزدیک است.» با این حال شاید تعبیر دریدا از دموکراسی، به خاطر نوعی احاله به آینده که از وصف «در راه» مراد می‌شود، آرمانی و دور از واقع یا حتی ساده‌انکارانه بنماید، اما چنان‌که دنیل

متیوز می‌گوید، مفهوم «دموکراسی در راه» دریدا اگرچه برای توصیف شیوه‌ای از سیاست دموکراتیک مدرن به کار می‌رود که از آرمان‌های خود عقب‌نشین کرده، واجد معنای بسیار متفاوت‌تری است. این معنا از دموکراسی همان چیزی است که امکان آینده دموکراتیک را می‌گشاید و این گشودگی به سوی آینده مبتنی بر نگرشی ساده‌لوحانه نیست که گویی روزهای بهتر و دموکراتیک‌تری در پیش است. دموکراسی در این معنا باید همواره «در راه» باشد، همواره باید قسمی میعادگاه و ظرفیتی گشوده باشد که می‌توان آن را «قسمی دموکراسی بدون غایت» نام‌گذاری کرد. آنچه دریدا از این نوع بازاندیشی و بازتعریف مفاهیم مدنظر دارد، بدون اینکه به نظریه‌پردازی صرف بسنده کند یا در دام عمل‌گرایی صرف بیفتد؛ یافتن راهی برای دگرگونی سازمان سرمایه‌داری و نیز دگرگونی میراث مارکسیستی است، به گونه‌ای که بتوان از طریق این دگرگونی‌ها «در میدان مسائل انضمامی و اضطراری» تأثیرگذار بود. به هر تقدیر، دموکراسی به تعبیر دریدا در یک کلام یعنی برابری، و دموکراسی وجود ندارد، مگر به صورت برابری همگان.

- «اشباح مارکس» ژاک دریدا به‌تازگی با ترجمه نادر خسروی در نشر چرخ منتشر شده است.
- «دموکراسی یعنی برابری»؛ گفت‌وگویی با ژاک دریدا، ترجمه کاوه عبیدی‌زاده، «ترن‌یازدهم».
- «دموکراسی در راه: یادداشتی درباره اندیشه ژاک دریدا» دنیل متیوز، ترجمه مصطفی انصافی، «آپاراتوس».

آیا حقیقت، سلاح مخفی دموکراسی است؟

فردریک مازنینی

برگردان:شهریارمعجزی کسمایی

کرده و امیدوارم در یافتن پاسخی- دست‌کم نظری- به پرسش‌هایی درباره ضرورت دموکراسی در ایران امروز، سودمند باشد.

همه موافق‌اند که کاروبار قضاوت سیاسی برای مؤثربودن، به اطلاعات عینی (ایزکتیو) و واقعی نیاز دارد تا بتواند به‌درستی انجام شود. اما در میان رژیم‌های سیاسی مختلف، آیا دموکراسی رابطه ممتازی با حقیقت دارد یا مانند دیگر رژیم‌ها در برابر آن کور است؟ اینجا می‌خواهیم به بررسی پاسخ‌های برخی از فیلسوفان، از افلاطون تا کارل اشمیت، ازجمله ارسطو و جان استوارت میل بپردازیم. ولی قبل از شروع بررسی این پرسش، اجازه دهید موضوع و مصداق آن را روشن کنیم، در اینجا موضوع این نیست که به کارکرد صدقاتی که بر سیاست تحمیل می‌شود (یا نمی‌شود)، یعنی به نوعی راست‌کرداری که دین سیاست‌مداران به شهروندان است، بپردازیم؛ مثلاً به آن معنایی که پیر مندس فرانس^۱ تأکید می‌کرد و می‌گفت: «عنصر اساسی سازوکار دموکراتیک حقیقت است» یا «اگر نزد کسانی که در تعامل نهادهای نقشی دارند، صدقات در کار نباشد، دموکراسی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد». در این بحث، مسئله به چالش کشیدن «دسترسی به حقیقت» در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و «ظرفیت کوری سیاست‌مداران» است.

اختلاف نظر بین افلاطون و ارسطو بر سر دموکراسی

تفاوت نظری افلاطون و ارسطو درباره کثرت‌گرایی دموکراتیک و رابطه بین حقیقت و دموکراسی، یکی از نقاط اختلاف بین افلاطون و شاگردش ارسطو بود. نزد افلاطون، دموکراسی، بنا به تعریف، رژیمی سیاسی است که در آن «قدرت»، بدون تبعیض به کل مردم واگذار می‌شود، البته به معنایی که یونانیان آن زمان درک می‌کردند: کل مردم به استثنای زنان، بردگان، بیگانگان و... ازاین‌رو در این سازوکار، خردمندترین یا شایسته‌ترین افراد جامعه نیستند که تصمیم می‌گیرند. و در نتیجه هیچ دلیل پیشینی وجود ندارد که در یک دموکراسی، دولت باید روشن‌تر یا نزدیک‌تر نسبت به امر «حقیقت» باشد؛ بلکه سلطه و حاکمیت با بحث یا تصادف و نسبی‌گرایی است. در این دموکراسی، بهترین و مرتبط‌ترین نظرات با نظرات نامرتبط و نادانسته در یک سطح قرار می‌گیرند و با این ترتیب خطر فاجعه‌بار عوام‌فریبی همیشه وجود دارد. این در حالی است که در یک رژیم اقتدارگرا، حاکمان در قدرت می‌توانند آزادانه تصمیم بگیرند و از آرای شایسته‌ترین مشاوران دوروبر خود بهره‌مند شوند. با این حال، ارسطو در این زمینه با استاد خود مخالف است. او تأکید می‌کند که دموکراسی مبتنی بر «مشورت عمومی» است و بر نقشی که هوش جمعی ایفا می‌کند، اصرار دارد. ارسطو معتقد بود که صلاحیت تصمیم‌گیری مردم، با همه کثرت و تنوعی که دارند، همیشه از صلاحیت تک‌ک افراد جامعه، ازجمله شایسته‌ترین‌های‌شان، برتر است. ارسطو در کتاب «سیاست» می‌نویسد: «ممکن است بسیاری از افراد، که هیچ‌کدام‌شان هم جزء انسان‌های فاضل نیستند؛ وقتی گرد هم آیند، نه به صورت فردی، بلکه به صورت جمعی، از بهترین‌های جامعه نیز بهتر باشند». بنابراین، دموکراسی به لطف شور و نشاط بحث‌هایی که به آن جان می‌بخشد، بهترین رژیم برای شناسایی «حقیقت» و در نتیجه نشان‌دادن بهترین مسیر برای پیگیری آن است. درحالی‌که رژیم‌های اقتدارگرا با یک صد سخن می‌گویند، صدای رژیم‌های دموکراتیک چندگانه است و به‌همین خاطر گاهی گیج‌کننده است؛ اما دقیقاً در همین کثرت است که قدرت آنها نهفته است.

کارل اشمیت و پارلمانتاریسم

اما حتی اگر بپذیریم که تصمیم‌گیری همراه با مشورت راه خوبی برای رسیدن به «حقیقت»، به میانجی آشکارسازی تناقض‌ها است، آیا این امر، تنها در سازوکار دموکراسی اتفاق می‌افتد؟

این همان چیزی است که «کارل اشمیت»^۲ در کتاب «پارلمانتاریسم و دموکراسی» به چالش می‌کشد. نزد این فیلسوف و حقوق‌دان آلمانی، «اصل بحث و جدل» تنها از سنت لیبرالیسم پارلمانی سرچشمه می‌گیرد و نباید آن را با دموکراسی به اشتباه گرفت. او می‌نویسد: «نکته اساسی در پارلمانتاریسم، تبادل عمومی استدلال‌ها و استدلال‌های مخالف با ضد استدلال‌ها، مناظرات عمومی و بحث عمومی و امر گفتاری و شنیداری^۳ است» و به این منظور نیازی به تفکر مستقیم درباره دموکراسی نیست.» به‌این‌ترتیب به کمان اشمیت، این پارلمانتاریسم است که به بهترین حزب اجازه می‌دهد تا تقریباً به طور طبیعی خود را تحمیل کند، درست مانند مسابقه‌ای که در نهایت بهترین در آن پیروز می‌شود و این مورد، در ایده‌پردازی، معادل رقابت در [بازار] آزاد از منظر اقتصادی خواهد بود؛ بدون اینکه ربطی به دموکراسی داشته باشد.

پس از جنگ ۱۲ روزه، به نظر می‌رسد خواسته‌های جامعه مدنی در ایران تغییراتی یافته و از این رهگذر، الگوهای دموکراسی پیشتر مدنظر قرار گرفته است. دولت نیز به دلیل ناترازی‌های موجود و ضعف‌های ساختاری اجتناب‌ناپذیری که مانند همه دولت‌های پیشین دارد، ضرورت برخی تغییرات را به‌ظاهر درک کرده است. اما، دموکراسی چیست و آیا واقعا ضروری است؟ متن حاضر، ترجمه یادداشتی است که فیلسوف معاصر فرانسوی، فردریک مازنینی^۱ در تارنمای «مجله فلسفه» منتشر کرده و امیدوارم در یافتن پاسخی- دست‌کم نظری- به پرسش‌هایی درباره ضرورت دموکراسی در ایران امروز، سودمند باشد.

جان استوارت میل، آزادی بیان و برابری شهروندان

اما برای اینکه رقابت واقعا آزاد باشد، یعنی تحریف‌شده و دروغین نشود، باید که بازار نیز منصفانه و متساوی^۲ تعریف شود، یعنی اینکه همه صداها باید فرصت ابراز خودشان را داشته باشند، بدون ترس از تحریم اقتدارگرایانه (یا حتی از گولاگ). پذیرش استدلال مخالف وقتی آسان‌تر می‌شود که فرد مخالف، فردی برابر با دیگران تلقی شود؛ به عبارت دیگر، این تنها مشورت جمعی و تصمیم‌گیری جمعی نیست که ظهور دموکراسی و تالی این ظهور، «حقیقت» را تقویت می‌کند، بلکه احترام به برابری حقوق شهروندان مختلف، حتی ضعیف‌ترین آنهاست که اهمیت می‌یابد. این برداشت فیلسوف انگلیسی، جان استوارت میل است که بر نقش تعیین‌کننده «آزادی بیان برابر» در مواجهه با عقاید را مؤکد می‌کند. به بیان او، لازم است که همه عقاید بتوانند آزادانه بیان شوند تا منافع همه، به طور مساوی ارائه شود و دفاع شود. اما بحث جمعی همچنین به همه اجازه می‌دهد تا نظرات مختلف را بشنوند، که این نیز برای تکامل قضاوت فرد ارزشمند است. به همین دلیل است که از نظر او، دموکراسی، زمانی که مبتنی بر «برابری واقعی» باشد، مطلوب‌ترین مکان برای ظهور «حقیقت» است. بنابراین کافی نیست که اجازه دهیم متناقض‌ترین عقاید در معرض دید عموم قرار گیرند تا حقیقت پدیدار شود؛ نهادهای هم باید حمایت واقعی را برای همه کسانی که صداهای مخالف‌شان می‌تواند صاحبان قدرت را ناراضی کند، تضمین کنند. فقط کسانی که به توانایی مخاطبان‌شان برای گوش‌دادن آزادانه اعتماد کافی دارند، به خودشان اجازه می‌دهند که «حقیقت» ناخوشایند را بیان کنند و این بدیهی است که رژیم‌های اقتدارگرا این انتظار را کاملاً برآورده نمی‌کنند. البته چنین هم نیست که دموکراسی‌های مغرور غربی، همیشه بی‌عیب‌ونقص باشند و آماده باشند تا صداهای مخالفان‌شان، حتی ضعیف‌ترین آنها را با احترامی که شایسته است، بشنوند.

۱. فردریک مازنینی (Frédéric Manzini)، پژوهشگر فلسفه اهل فرانسه، دکتر در فلسفه دانشگاه پاریس ۴، متخصص فلسفه قرن هفدهم و به‌ویژه متخصص در اندیشه اسپینوزا است. او کتاب «اسپینوزا: خوانشی از ارسطو» (Spinoza : une lecture d'Aristote) را در مجموعه Épipiméthée از انتشارات PUF در سال ۲۰۰۹ و نیز گزیده‌ای از آثار اسپینوزا با عنوان «اسپینوزا-مجموعه» (انتخابی از آثار: Spinoza, anthologie) را در مجموعه Points – Bibliothèque از انتشارات Seuil در سال ۲۰۱۰ منتشر کرده است. (منبع: La Vie des Idées). مازنینی علاوه بر فلسفه و تاریخ فلسفه، در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی نیز می‌نویسد. آثار و مصاحبه‌های او موضوعاتی مانند تأثیر مدیریت جریان‌ها و تأمین منابع بر سیاست و اقتصاد، نقد استعمار و قدرت سیاسی، سرمایه‌داری، کارایی و زندگی خوب را شامل می‌شوند.

۲. پیر مندس فرانس (Pierre Mendès France) سیاست‌مدار اصلاح‌طلب و برجسته فرانسوی، که در سال ۱۹۰۷ در پاریس متولد شد و در سال ۱۹۸۲ درگذشت. او پس‌ازترین نماینده مجلس فرانسه بود و در دوران جنگ جهانی دوم به مقاومت پیوست و پس از جنگ به نخست‌وزیری رسید. در مدت کوتاه نخست‌وزیری‌اش، مذاکرات پایان جنگ هندوچین را آغاز کرد و با اقدامات اصلاح‌طلبانه و مدرن‌سازی اقتصادی و اروپایی به شهرت رسید. او به‌عنوان نماد صداقت، شجاعت سیاسی و اصلاح‌طلبی در تاریخ معاصر فرانسه شناخته می‌شود و در طول زندگی‌اش همواره بر اصول دموکراتیک و عدالت اجتماعی تأکید داشت. میراث سیاسی «مندس فرانس» همچنان در فرانسه و اروپا با احترام یاد می‌شود.

3. délibération publique

۴. کارل اشمیت (Carl Schmitt, ۱۸۸۸-۱۹۸۵) نظریه‌پرداز سیاسی و حقوق‌دان آلمانی بود که با اندیشه‌های خود درباره حاکمیت، وضعیت استثنائی و نسبت میان قانون و قدرت سیاسی، تأثیر عمیقی بر فلسفه سیاسی در قرن بیستم گذاشت. او در دوران پیش از جنگ جهانی دوم، به حزب نازی پیوست و از نظریه‌پردازان حقوقی نازی‌ها به شمار می‌رفت. آثارش مانند «الهیات سیاسی» (Politische Theologie) و «مفهوم امر سیاسی» (Der Begriff des Politischen) تا امروز منابع مهمی در مباحث فلسفه حقوق و نظریه حاکمیت‌اند، هرچند پیوند او با ایدئولوژی نازی همواره محل مناقشه بوده است.

5. le fait de parlermenter

6. équitable

تجلیل از محمود دولت‌آبادی در جایزه مهرگان ادب

جهانی هستند، در این رمان رنگ‌بوی بومی و اقلیمی و ایرانی دارند. دولت‌آبادی شخصیت‌های ماندگاری آفریده که از سویی باتزاب قشرهای مختلف اجتماعی هستند و از سوی دیگر به حافظه جمعی ایرانیان وارد شده‌اند. بهره‌بردن از زبان شاعرانه و وصف روابط عاطفی از خصوصیات آثار او است. دولت‌آبادی از واژگان کهن فارسی و واژگان بومی رایج در زیست‌بوم رمان‌هایش یعنی روستاهای خراسان به شکلی هوشمندانه در آفریدن زبان ویژه خویش بهره برده و واژگان زیادی به گنجینه مکتوب ادبی ما افزوده است. علاوه بر ارزش ادبی، از نظر جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی نیز آثار او حائز اهمیت هستند. دولت‌آبادی در آثارش شیوه زندگی روستایی و روابط حاکم بر معیشت دامداری و کشاورزی را در دوره‌های مشخصی از تاریخ ثبت کرده است و تصویری روشن همراه با جزئیات بی‌شمار از روزگاری سپری‌شده به ما هدیه کرده است. او اقلیم‌های گوناگون و پهنه‌های وسیع طبیعت از دشت و کوه و کشتزار را توصیف کرده و انواع حرفه‌ها و روابط شغلی و شخصی و اجتماعی را همراه با آداب و رسوم و گویش و اصطلاحات و عبارات و کنایات و ضرب‌المثل‌ها ضبط کرده است. مجموعه عظیم نوشته‌های او توشه کافی برای انواع پژوهش در زمینه‌های مختلف علوم انسانی فراهم می‌کند.



عطف

معماری، تشریفات و قدرت

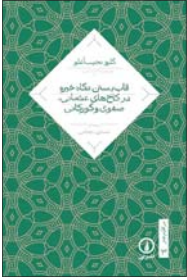
شرق: «قاب بستن نگاه خیره در کاخ‌های عثمانی، صفوی و گورکانی» عنوان کتابی است از کلرو نجیب‌اغلو که به‌تازگی با ترجمه نسترن نجاتی توسط نشر نی منتشر شده است. این کتاب سومین عنوان از مجموعه «در اقلیم هنر» نشر نی است؛ مجموعه‌ای که به تاریخ هنر ایران و فرهنگ‌های همبسته با فرهنگ ایرانی اختصاص دارد و در آن گزیده‌ای از پژوهش‌های جدید در زمینه تاریخ‌نگاری هنر منتشر خواهد شد. در توضیح مختصر این مجموعه آمده که رویکرد جدید در تاریخ‌نگاری هنر در دهه‌های اخیر از نگرش‌های شرق‌شناسانه غربی حاکم فاصله گرفته و در آن دیگر هنر غرب و شرق به شیوه‌های ذات‌گرایانه و مطلق از هم جدا نمی‌شوند. کتاب‌هایی که در این مجموعه منتشر می‌شوند، براساس همین رویکرد جدید نوشته شده‌اند.

نویسنده کتاب «قاب بستن نگاه خیره...»، استاد دانشگاه هاروارد و مورخ برجسته هنر اسلامی است و در این کتاب براساس مفهوم «نگاه خیره» به بازخوانی نقش معماری در بازنمایی سلطنت و مناسبات قدرت پرداخته و این کار را با محوریت سه کاخ سلطنتی مهم دوران مدرن متقدم و تأمل در آنها انجام داده است. این سه کاخ عبارت‌اند از: کاخ تویقاپی در استانبول، دولت‌خانه صفوی در اصفهان و لعل‌قلعه در دهلی.

ایده نگاه خیره نجیب‌اغلو در این کتاب، در اثری از او با عنوان «معماری، تشریفات و قدرت: کاخ تویقاپی در قرون پانزدهم و شانزدهم» که حاصل رساله دکتری او در تاریخ هنر معماری دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۸۶ بوده، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

او در کتاب «قاب بستن نگاه خیره...»، همان ایده را در آغاز عصر مدرن در کاخ‌های سه حکومت عثمانی، صفوی و گورکانی به بحث گذاشته است. این پژوهش او نخست در قالب مقاله‌ای در سمپوزیوم کاخ‌های دوران پیشامدرن اسلامی در سال ۱۹۹۲ در دانشگاه هاروارد ارائه شد و سپس در سال ۱۹۹۳ در مجله «آرس اورینتالیس» منتشر شد. کتابی که اینک از او به فارسی ترجمه شده نیز خوانشی انتقادی است از تلقی‌های سنت‌گرا و شرق‌شناسانه از معماری اسلامی.

مترجم اثر در بخشی از مقدمه‌اش به مفهوم نگاه خیره نزد نویسنده اشاره کرده و گفته این مفهوم برای نجیب‌اغلو چیزی فراتر از دیدن است: «نگاه خیره تجربه افراد از فضا را شکل می‌دهد، بار اجتماعی و سیاسی دارد و برای نیل به اهدافی خاص به کار گرفته می‌شود. در دیدگاه نجیب‌اغلو عناصر معماری و تزئینی به‌گونه‌ای سامان یافته بودند تا با جهت‌دادن به نگاه خیره، تجربه و ادراک خاصی را برای بیننده رقم بزنند؛ تجربه و ادراکی که سازنده عناصر زیربنایی قدرت بود. گرچه ممکن است بسیاری از کاخ‌های مورد بحث او اکنون فقط سازه‌های پریشان و پراکنده‌ای به نظر برسند، اما او نشان می‌دهد که در چشم ناظران زمانه‌شان این‌چنین نبوده‌اند و هر یک از بناها، بسته به بستر ایدئولوژیکی که داشتند، قدرت را با واژگان معماری بیان می‌کردند.» نجیب‌اغلو با بهره‌گرفتن از منابعی متعدد نشان داده که چگونه سازمان فضایی، عناصر تزئینی و تشریفات پیوسته به معماری در این کاخ‌ها با هدایت و قاب بستن نگاه تجربه بصری و ایدئولوژیکی خلق می‌کردند. او این رویکرد معماری را نه‌فقط ساختاری کالبدی، بلکه سازوکار تولید معنا در بستر قدرت تلقی کرده است.



قاب بستن نگاه خیره در کاخ‌های عثمانی، صفوی و گورکانی
کلرو نجیب‌اغلو
ترجمه نسترن نجاتی
نشر نی